



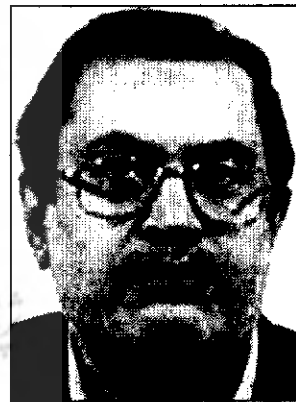
اشاره: در آن روزها با گوش دادن نوار قرآن، از سوره یاسین توشه گیری می کردم. ناگهان خبر ناگوار ترور دکتر سعید حجازیان اشکم را درآورد. خبرهایی که می رسید ناامیدکننده بود. پیش از رفتن به بیمارستان سینا، نوار را به عقب بردم تا آیه ای از قرآن مرا تسلی دهد... "انا نحن نحي الموتى... (یاسین: ۱۲) ما خودمان مردگان را زنده می کنیم... " با گوش دادن به این آیه روح امید در من دمیده شد و...

در اولین روزهایی که سعید به هوش آمده بود و می شد او را عیادت کرد، آنچه را که اتفاق افتاده بود برایش توضیح دادم. با یادآوری چنین لحظاتی بود که برای یک گفت و گوی دوستانه درباره انتخابات به دیدن سعید رفتم تا خوانندگان چشم انداز ایران را از دستاوردهایش آگاه سازد.

لطف الله میثمی

انتخابات نهم؛ گذار ناموفق به توالتیاریزم

گفت و گو با سعید حجازیان



همان طور که می دانید، ما در ایران ۹ بار انتخابات ریاست جمهوری، ۷ دوره انتخابات برای مجلس شورای ملی و اسلامی، و فراندوم ۱۲ فروردین، انتخابات خبرگان قانون اساسی، ۳ دوره انتخابات خبرگان رهبری و ۲ دوره انتخابات شورای شهر داشته ایم. ولی این انتخابات اخیر ویژگی های شگفت آفرینی داشت و از آنجا که شما در متن تمام این تجربه های انتخاباتی بوده اید و به آنها اشراف دارید، بنابراین می خواستم ببینم که این انتخابات از نظر شما چه ویژگی هایی داشت. دوست دارم که به زبان راهبردی صحبت بشود. تمام تحلیلگران وقتی نظام جمهوری اسلامی را تحلیل می کنند، می گویند راست سنتی، راست مدرن، روحانیون (یون) و روحانیت (یت) حاکم اند، ولی در این انتخابات به لحاظ ساختاری و طبقاتی راست سنتی و راست مدرن دور زده شد. گرچه پروسه تدریجی اش را طی می کرد، ولی این بار یک تحول جهش گونه کرد، به طوری که کسانی که ۲۷ سال در قله نظام بودند مثل آقای کروبی و آقای هاشمی دادشان درآمد و اعتراضشان بلند شد و بیانیه هایی دادند که حتی اپوزیسیون نمی داد. بیان گزاره هایی مانند "هدایت سازمان یافته آرا"، "تخریب های کوه شکن آن هم با پول بیت المال" و "سازمان سراسری اثرگذار"، مطالبی بود که اعلام آن از عهده اپوزیسیون بر نمی آمد، ولی بعد از این نهادینه شد و به روزنامه ها راه یافت. تاکنون کسی هم به اعتراض آنها جوابی نداده است. از سرنوشت ۱۲۰ پرونده تخلف هم که به دادگاه نظامی رفته هنوز کسی خبری ندارد. اگر وقت بود و توان داشتید، بگویید چه عواملی سبب شد که اصلاح طلب ها در این انتخابات برنده نشوند. چه گسل هایی در اصلاح طلب ها بود که جریان مقابل، پرچمش را در این گسل ها فرو کرد و توانست رای بیاورد.

آین و آذر ۱۳۸۴
از ایران

بسم الله الرحمن الرحيم - من می‌خواهم موضوع را از زاویه خاصی مطرح کنم و عنوان آن را هم "گذار به توتالیتاریزم" می‌گذارم یا "توتالیتاریزم" چون می‌دانید که مدت‌هاست حجم انبوهی از ادبیات مربوط به "گذار به دموکراسی" (Transition to Democracy) یا (Democratization) در دانشگاه‌ها و محافل آکادمیک انباشته شده است، چه پیش از فروپاشی شوروی چه بعد از آن. بگذارید ما هم خرق عادت می‌کنیم. مقوله گذار به دموکراسی بعد از جنگ دوم جهانی بود که در دنیا در دستور کار قرار گرفت. اول دانشگاه پرینستون آمریکا که با مکتب پرینستون معروف شد، روی این قضیه کار کرد. موج اول گذار به دموکراسی در یونان و اسپانیا بوجود آمد که بعد از آن امریکای لاتین و دومینک بویژه حوزه کارائیب را هم دربر گرفت و موج به موج می‌آمد تا رسید به آسیای جنوب شرقی، بعد جمهوری‌های اروپای شرقی و پس از آن خود اتحاد شوروی که پس از شوروی نیز ادامه یافت.

کدام کشورها بودند؟

بعد از شوروی همه کشورهایی که به نوعی از شوروی تغذیه می‌شدند و بند نافشان به شوروی وصل بود مثل اوکراین، گرجستان و جنجالی که در ازبکستان تجربه شد. فقط بلاروس مانده، آلبانی و کشورهای دیگر هم شد. بعدها خود ترکیه هم به این فرایند پیوست.

البته دموکراسی ترکیه زیاد خوشایند امریکای نئوکان‌ها نبوده. اصرار داشتند که مجلس ترکیه حمله به عراق را حمایت کند، ولی در برابر آن مقاومت کرد.

همین مقاومت علامت دموکراسی است. اروپایی‌ها گفتند خوب است ولی امریکایی‌ها با آن مخالف بودند.

پس شما نفس دموکراتیزاسیون را مطرح می‌کنید. البته در امریکا هم خانم آلبرایت و دموکرات‌ها گفتند ما ده‌ها سال زحمت کشیدیم تا مسیحیت را در سازوکار دموکراتیک آوردیم و احزاب "دموکرات مسیحی" درست شد و ترکیه هم میوه جدید "دموکرات اسلامی" است. یعنی اسلام دارد در سازوکارهای دموکراتیک می‌آید و این خوشایند آنها بود.

اروپایی‌ها از دموکراسی ترکیه استقبال کردند و اگر قضیه قبرس نبود، وضع ترکیه بهتر از اینها بود. علیرغم روند گذار به دموکراسی، من به چند دلیل می‌گویم عنوان ما گذار به توتالیتاریزم است.

می‌شود توتالیتاریزم را تمامیت‌خواهی یا تمامیت‌طلبی ترجمه کرد؟

بله همین است. توتالیتر یعنی کلیت. کل و تمام را می‌خواهد. توضیح می‌دهم که تمام یعنی چه. تمام یعنی نه تمام پست‌ها، پست‌ها معنی ندارد. یک مشکل ما

"بازگشت‌پذیری دموکراسی" است. ما تا حدی راه دموکراسی را آمده‌ایم و مسیر گذار به دموکراسی را طی کرده‌ایم، اما به نظر من بازگشت کرده‌ایم.

پس اعتقاد شما این است که دموکراسی یک سرنوشت محتوم و دترمینیستی نیست که بازگشت نداشته باشد، بلکه بازگشت‌پذیر (Reversible) است.

این امر بستگی به حاملان آن دارد. تاریخ عقد اخوت با ما نبسته است. حتی با پیغمبر خدا هم پیمان برادری نبسته است. از قدیم بحث ما این بود که در حاکمیت ایران تحلیلی وجود داشته که محافظه‌کار سنتی (Traditional Conservative) با این وضعیت نمی‌تواند کشور را نگه دارد. با وضعیت خودش، کشور را از دست خواهد داد.

از چه موقع این عقلانیت در محافظه‌کار سنتی به وجود آمد؟

بعد از فروپاشی شوروی. تا وقتی فروپاشی نبود فکر می‌کردند در قطب امریکا و شوروی با همدیگر سرگرم‌اند و کاری به ما ندارند. ما در دامنه مانور و فرجه تضاد بین این دو زندگی می‌کنیم.

ولی پس از فروپاشی شوروی که با پایان جنگ اول عراق همزمان شد، دیدند نمی‌شود. دیدند در جنگ با عراقی با یک سوم جمعیت ما هم پیروزی آنچنانی به دست نیامد. دیدند نمی‌توانند عراق را شکست بدهند و راه قدس از کربلا بگذرد.

دیدند در دنیای کنونی با این سیستم کار پیش نمی‌رود.

مرحوم امام می‌خواستند نظم جهانی را به هم بزنند و بگویند شورای امنیت حق توحش است، ولی با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به جای احکام ولایت فقیه، احکام شورای امنیت پذیرفته شد و گفته شد که جنبه تاکتیکی هم ندارد و این پذیرش یک نقطه عطف بود.

پایان جنگ، تلنگری بود به ذهن بخشی از محافظه‌کاران سنتی و نه همه آنها.

پس چرا آقای هاشمی رفسنجانی پس از فروپاشی شوروی در خطبه‌های نماز جمعه از این قضیه ابراز رضایت می‌کرد و می‌گفت ما از این که کمونیزم فروپاشی شده بسیار خوشحالیم؟

جای خوشحالی نداشت. منافع ملی در این بود که اتحاد شوروی فروپاشی نشود. تلنگر و جهشی بر ذهن بعضی‌ها بود.

آیا این جهش در ذهن جناح‌های عاقل محافظه‌کار ایران پیش آمد؟

نمی‌خواهم بگویم عاقل. بعد از فروپاشی شوروی یک جهش اتفاق افتاد و یک محافظه‌کاری گذارگونه (Conservatism Transitional) به وجود آمد.

منظورتان این است که از درون محافظه‌کار سنتی یک گذار سنتی به نام

محافظه‌کاری گذارگونه نتیجه شد؟

ویژگی‌های تمامیت‌خواهی عبارت است از نخست، لزوم بوروکراسی عقلانی و لیاقت‌سالار، نه‌ارادت‌سالار.

دوم، لزوم صنعت تکنولوژی که بدون آن کار پیش نمی‌رود. سوم، دارا بودن بخش عظیم اقتصادی

مستقل از مکانیزم بازار رقابت آزاد. چهارم، داشتن دستگاه فرهنگی نیرومندی که بتواند در عرصه

خصوصی، عمومی و شخصی دخالت کند. پنجم، مسئله لزوم یک

ایدئولوژی مشروعیت‌بخشنده و بسیج‌کننده و ششمین عامل این‌که

دارای قدرت نهادسازی یا توده‌ای کردن جامعه باشد



بله، قبلی‌ها سنتی (Traditional) بودند. اما این جدیدی‌ها گذارگونه‌اند (Transitional). این جریان گذارگونه کم‌کم رشد کرد. گذار به کدام سمت بود؟

این دسته از محافظه‌کاران نشستند، فکر کردند و گفتند جهت محافظه‌کاری گذارگونه باید به سمت تمامیت‌خواهی برود تا با تمامیت‌خواهی بشود کشور را نگه‌داشت.

مگر اتحاد شوروی پیش از فروپاشی تمامیت‌خواه نبود؟ از زمان خروشچف به بعد تجدیدنظر کردند. از کنگره بیستم (۱۹۶۰) از بلشویسم دست برداشتند، البته در خفا و نه آشکار. ابتدا اتحاد شوروی به دست خروشچف و بعد هم به دست یلتسین افتاد و این مرتدها مملکت را به باد دادند. اینها که این دیدگاه را داشتند، هم‌زمان نمی‌گفتند، چون چین و کوبا در اصول تجدیدنظر نکردند پس ماندگار شدند؟

بله، این را می‌گفتند.

این‌طور که گفتید بعد از فروپاشی شوروی، محافظه‌کاران سنتی ما جمع‌بندی کردند و گفتند علت فروپاشی این بود که اینها از اصول خودشان عدول کردند و گام به گام در راستای دموکراسی و آزادسازی پیش رفتند و به قولی پروسترویکا و گلاسنوست را نوشتند و این بود که مملکت دست یلتسین افتاد و فروپاشی شد. بنابراین بهتر است که ما روی همان تمامیت‌خواهی بمانیم؟

اصول‌گرایی یعنی این.

تمامیت‌خواهی و نوع ایرانی آن چیست و چه عواملی جمع می‌شود که تمامیت‌خواهی ظهور می‌کند؟ هدف اینها از این گذار به تمامیت‌خواهی چه بود؟

عامل اول در لزوم تمامیت‌خواهی یک بوروکراسی عقلانی و لیاقت‌سالار است، نه ارادت‌سالار. می‌گفتند در دولت‌های هاشمی و خاتمی اشخاص به خاطر نزدیکی و آشنایی، پست‌ها را گرفتند. چه کار باید کرد؟ می‌گفتند این دولت حلقه‌ای است که بین سیصد آدم می‌گردد.

تا زمانی‌که این آدم‌ها به روسای دولت‌ها نزدیک باشند می‌شود ارادت‌سالار، ولی اگر این حلقه بشکند از داخل آن چند چیز درمی‌آید. نخست یک حزب تمام‌عیار و آهنی مثل حزب کمونیست یا سوسیال ناسیونالیست و یا فاشیست که تا اعماق وجود مردم و در توده‌ها نفوذ داشته باشد که لازمه‌اش پوپولیستی هم هست و یک ارتش با دیسپلین بالا و پا به رکاب برای گسترش فضای حیاتی و یک نظام اداری کارا و لیاقت‌سالار و یک دستگاه امنیتی - پلیسی قوی و اگر بشود یک میلیشای قوی. این سیستم اداری هم لازم است.

نمایندگی چنین تحولی در ایران کدام طیف بود؟ آیا در مطبوعات هم این حرف‌ها نشت

و بروز کرد؟

خیلی‌ها این طرف و آن طرف گفتند.

همان‌هایی که می‌گفتند ما دنبال الگوی چین هستیم؟

در چین حزب کمونیست منحل نشده و همه کار می‌کند. بوروکراسی و ارتش پا به کار هم دارد. چین در وجه ناسیونالیسم تئوری سه جهان را هنوز دارد. مائو مرده، اما اینها هنوز ترمه جهان را مطرح می‌کنند. دوم این‌که می‌گفتند ما سطح معینی از تکنولوژی داریم و بی‌صنعت نمی‌شود کار پیش برود. بویژه در صنایع دو منظوره؛ صنایعی که بشود از آن هم در زمان صلح استفاده کرد هم در زمان جنگ. همچنین درصد مشخصی از نیروی کار صنعتی و کارگر صنعتی. چون صحنه نظامی است؛ مهندس کارگاهی نه مهندس تئوریک. سندیکا هم لازم داریم، اما سندیکایی که سرنخ آن دست دولت باشد. سومین ویژگی این تمامیت‌خواهی، داشتن بخش عظیم اقتصادی مستقل از مکانیزم بازار رقابت آزاد است.

این‌که می‌شود بنیادگرایی بازار.

نه، آن بازار مسقف و تیمچه‌ای نیست، بلکه نوعی بورژوازی دولتی است که بازار توسط دولت هدایت می‌شود؛ چه در حوزه مالکیت، چه در حوزه مبادله و مکانیزم قیمت‌ها. دولت می‌تواند جامعه را به مهره و عروسک تبدیل کند. به طوری‌که جامعه نگاهش دائم به دست دولت باشد.

یعنی خود جامعه هم به این نظر برسد که بهتر است دولت همه‌کاره باشد؟

لویاتان نظریه توماس هابز است که چنین دولتی را آنجا توضیح داده و گفته لویاتان چیزی است که همه مردم به آن

یک مشکل ما بازگشت‌پذیری

دموکراسی است. ما تا حدی راه

دموکراسی را آمده‌ایم و مسیر

گذار به دموکراسی را طی

کرده‌ایم، اما به نظر من بازگشت

کرده‌ایم

محتاج اند. خدای زمینی است. دولت می شود خدای زمینی. فرق دارد با سرمایه داری سنتی که به مالکیت و مبادله احترام می گذارد. بازار مسقف و تیمچه ای، به مالکیت احترام می گذارد. علمای سنتی به مالکیت معتقدند و حکم اولیه شان مالکیت نامحدود است.

منظور تان سرمایه داری دولت سالار است؟

سرمایه داری دولت سالار مالک الرقاب است.

اخیراً ما در شماره ۲۲ چشم انداز ایران ترجمه ای داشتیم به نام "پایان سرمایه داری عقلایی" جورج سوروس می گوید نئوکانها دومولفه دارند؛ بنیادگرایی بازار و بنیادگرایی مذهبی (مسیحی). آیا این، دنباله همان روند جهانی است؟

ممکن است این را بگوییم. فاشیست، نوع غربی آن است. چهارمین ویژگی تمامیت خواهی، داشتن یک دستگاه فرهنگی قوی است که هم در عرصه خصوصی، هم در عرصه عمومی و هم در عرصه شخصی بتواند دخالت کند. حتی در ذهن و ضمیر شهروندان دخالت کند و آنها را (Indoctrinate) کند.

یعنی دکتترین را در مردم نهادینه و القا کند. به طوری که شهروندان همانی را بخواهند که به آنها القا شده است.

بله، تمامیت خواهی ذهن شهروند را هم باید اشغال کند و ذهن متعلق به آن باشد. حتی شب در رختخواب هم باید به آن فکر کنی. لازمه اش داشتن یک صنعت فرهنگی است که در دستگاه تبلیغاتی موثر است. این حرف آدرنو است. می گوید تو فرهنگ داری، ایرانی فرهنگ دارد، امریکایی فرهنگ دارد. اما چون او صنعت دارد، رسانه دارد، دستگاه دارد، تو همسنگ و برابر او نیستی. تو دوهزاروپانصدسال تمدن داری و امریکایی چهارصد سال تمدن دارد. اما او است که می تواند سبک زندگی اش را به تو قالب کند، برای این که صنعت فرهنگی دارد. لذا تمامیت خواه می تواند زندگی تو را سیاسی کند و در عرصه سیاست بیاورد. اتاق خواب تو را در عرصه سیاست بیاورد. می گوید فلانی فلان کار را کرده سیاسی است. بدتر از آن، مردم را تک منعی می کند. منبع اطلاعاتی مردم را یکی می کند. می گوید از دولت بگیر، از من بگیر. الان مردم کره شمالی یک منبع دارند. رادیو فقط یک موج دارد. یک تلویزیون هم دارد، ماهواره هم ندارند. مردم هیچ چیز ندارند.

مسئله پنجم این است که این دولت تمامیت خواه یک ایدئولوژی می خواهد که به آن مشروعیت بدهد و برایش توده ها را بسیج کند. بعضی جاها سکولارند مثل استالینیزم، بعضی جاها نیمه مذهبی نیمه سکولارند مثل فاشیزم ایتالیا و بعضی ها فقط ناسیونالیست عدالت خواه هستند. آیا از نظر ایدئولوژی ناسیونالیست و عدالت خواه اند؟

می خواهند حزب را بر تارک تکامل تاریخ بشر بنشانند و رسالت جهانی داشته باشند. عامل ششم هم این است که بتواند جامعه را توده ای کند یا بتواند نهاد بسازد؛ نهادهای دولتی یا از طریق ستاد یا توسط نهادهای دولت ساخته. آن وقت شهروند بی پناهی است که مرید صادق می شود. وقتی من این حرف ها را زدم، آن تلنگر زده شد.

گفتید بعد از فروپاشی شوروی، در ایران محافظه کاری گذارگونه به وجود آمد. ممکن است آن بحث را ادامه دهید؟

اینها دنبال هدفشان بودند. بعضی هم تلاش کردند تا به انتخابات نهم رسیدند. اینها اعلام نمی کنند می خواهیم چه کار کنیم. می گویند ما می توانیم. شعار ما می توانیم متعلق به رجوی است. در ذهن اینها این است که تعامیل دارند به آن سمت بروند، اما من می گویم نمی توانند، چرا؟ نخست این که ماهیت دولت و طبیعت دولت مدرن در اینها نیست. بوروکراسی عقلانی هم ندارند، برای این که سازماندهی هیئتی و سنتی ماهیتاً با دفتر سیاسی حزب فرق دارد. در هیئت هرکس آمد، آمده و هرکس رفت، رفته، اصلاً حساب و کتاب ندارد. (در باره تضاد ذاتی میان بیت و بورو و این که آیا می توان بیت را بوروکراتیزه کرد یا بوروکراسی را می توان وادار به بیثوته نمودن کرد باید در مجال وسیع تری سخن گفت.) بوروکراسی عقلانی ندارند، چون قدرت دست کسانی است که مبتیانشان ارادت سالاری است. نمی توانند بوروکراسی شایسته سالار درست کنند. اینها که حزب جمهوری اسلامی را تشکیل دادند مدعی اند دنباله رو راه چینی هستند. در حالی که فاشیزم آلمانی و استالینیزم - بلشویسم هر دو حزب قوی داشتند. اما آیا اینها اهل حزب اند؟ چین هم یک حزب سراسری و قوی دارد. دلیل دوم تکنولوژی و صنعت بود. ما به لحاظ تکامل صنعتی عقب مانده ایم. اقتصاد ما روی کاکل دلالی تجاری می گردد. صنعت ما پفکی است. ما صادرات غیرنفتی نداریم. این حجم محدود فروش و پسته را نمی شود صادرات نامید. ما هنوز به سطح آلمان پنجاه، شصت سال پیش نرسیده ایم. بحث سوم، اقتصاد دولتی است. الان اقتصاد ما چقدر دولتی است؟ هنوز هم عمدتاً دولتی است.

درست است اما مالکیت، مالکیت مختلط است. مکانیزم بازار تا حدودی جواب می دهد. مکانیزم قیمت ها و مبادله آزاد است. اما رانت نفت هم آن قدر قدرت مانور ندارد. الان آن قدرها هم رانتی نیستیم. بحث رانتی بودن را باید جدا کرد. به خاطر جمعیت، به خاطر سوسیدهایی که می دهیم، به خاطر گسترش دولت، حجم عظیم کارمنداها، به خاطر پول هایی که یک ساله برای پروژه های ملی می دهند. پول این قدر دست دولت نیست که مثل زمان شاه

این دسته از محافظه کاران

نشستند، فکر کردند و

گفتند

جهت محافظه کاری گذارگونه

باید به سمت تمامیت خواهی

برود تا با تمامیت خواهی بشود

کشور را

نگه داشت

بتواند مانور بدهد. بحث من این بود که رانته بودن در داخل، چندان قدرت مانور ندارد. بحث چهارم دستگاه فرهنگی است. من می‌گویم که الان برعکس شده؛ به جای این که دولت مردم را دکترینیت کند، این مردم هستند که دولت را دکترینیت می‌کنند، چون مردم چند منبعی اند. مردم ماهواره دارند، اینترنت دارند، با خارج ارتباط دارند. می‌روند و می‌آیند و با خودشان فرهنگ‌های مختلف به داخل می‌آورند. تلویزیون تا چه حد اثر کرده، برای این که مردم ماهواره نبینند. صداوسیما فیلم‌های ماهواره را ترجمه و برای مردم پخش می‌کند. دولت می‌تواند این کار را بکند؟ مثلاً زمانی ویدئو ممنوع بود، آزاد شد. حالا کم‌کم ماهواره هم آزاد می‌شود.

یعنی دولت کنونی هم نمی‌تواند مقاومت کند؟

می‌خواهند، ولی نمی‌توانند. در بحث ایدئولوژی، رجوی و "تبیین جهان" او هم نتوانست ایدئولوژی‌ای را درست کند که سازمان را بر تارک تاریخ بنشانند و خودش هم بر نوک پیکان تکامل تاریخ بنشینند.

برای هواداران ایشان که این کار را کردند.

در قرارگاه اشرف همه قبول کردند، ولی وقتی به اروپا رفتند همه پوچ درآمد. اینها در داخل رفته‌اند دنبال یک نوع منجی‌گری و مهدویت‌گرایی. می‌گویند ما مهدین هستیم، می‌خواهیم راه را برای ظهور آقا باز کنیم، مهدی‌گرایی منبعی بوده که به لحاظ کافی روحانیت سنتی پیشتر بهره‌برداری‌اش را از آن کرده و برای اینها چیزی باقی نمانده است. به آن چاشنی عدالت هم زده‌اند تا به ایدئولوژی تبدیل شود. بلشویسم پشتوانه و میمی مثل هگل، مارکس، لنین، استالین و پلخانف داشت، اما این طور شد. از تمرکز تعدادی نماینده و مداح، توتالیتاریزم حاصل نمی‌شود. شاید اشکال ضعیف توتالیتاریزم مثل بناپارتیسم در ایران شکل

بگیرد. فاشیزم که اصلاً نمی‌گیرد. دولت

پادگانی و دولت پلیسی هم نمی‌گیرد. از این

مقدمات می‌خواستم نتیجه بگیرم که

چشم‌انداز خوبی در پیش داریم که نباید

مایوس بود. باید به سیاست‌ورزی امیدوار

بود، ما با پویایی خود می‌توانیم اثرگذار

باشیم. فقط در توتالیتاریزم است که باید از

مملکت فرار کرد و رفت. موقع فاشیزم هم

همه فرار کردند رفتند. اما الان این وضعیت

وجود ندارد اگرچه یک عده ترسیده‌اند. شاه

هم توتالیتار نبود. می‌شد گفت پلیسی -

نظامی بود. من در برخی مقالات می‌بینم که

به جریان برنده انتخابات تمامیت‌خواه و

فاشیست می‌گویند. این دیدگاه، علمی

نیست. شاید بتوان گفت اقتدارگرا و اتوکرات،

اما تمامیت‌خواه غلط است. دورنمایش

ممکن است بناپارتیزم باشد.

چون می‌گویند سیاست‌ورزی ممکن است

پس به کنشگری نخبه‌ها و سیاست‌ورزان بستگی دارد.

اگر جهان بی‌روح بشود، روح این جهان بی‌روح می‌شود بناپارت.

می‌گویند اگر خدایان قدیم مرده باشند و خدایان جدید به دنیا

نیامده باشند، دنیا به سوی عبث (Absurd) می‌رود. امکان دارد

هر هیولایی از آن دربیاید. جهان بی‌روح می‌شود. آن هیولا روح

جهان بی‌روح می‌شود، اما جامعه ما سرزنده و بانشاط است.

پس شما کلاً می‌گویید که این جریانی که راست سنتی و راست

مدرن را در ایران دور زد جریانی است که می‌خواهد این

ویژگی‌ها را داشته باشد، ولی توانش را ندارد.

درمانده می‌شود.

چند سال پیش روزنامه مشارکت سرمقاله‌ای نوشت به نام

"راست وحشی" فردای آن روز هم صبح امروز هم روزنامه

مشارکت را با یک میلیون خواننده تعطیل کردند. می‌خواستم

بپرسم این همان روند است که آمد راست سنتی و مدرن را دور

زد؟ چرا شما که شمار مافیای قدرت و ثروت را مطرح کردید،

بعد آن راه را دنبال نکردید و همه وجوه آن را نشاناسانید؟ فکر

نمی‌کنید علت ناکامی در انتخابات این بود که آن هدف را دنبال

نکردید؟ هم هزینه‌اش را دادید، هم شعارش را دادید، به

تشخیص درستی رسیدید و عمل صالح زمان را هم معرفی

کردید، ولی خودتان حاصل آن نبودید.

من موقع بستن صبح امروز ترور شده و در بیمارستان بودم و

نتوانستم ادامه بدهم.

همین شعار مافیای ثروت و قدرت که از پله‌های ثروت به قله قدرت

می‌رسند، شعار اصلاح‌طلبی بود، ولی چه شد که مصادره شد؟

اینجا خیلی از شعارهای ما را مصادره کردند.

آیا سیاست‌ورزی جدید شما می‌تواند همین راه را دنبال کند؟

وقتی آقای احمدی‌نژاد می‌گوید مافیای ثروت و قدرت، مایا بییم

نشان بدهیم هر ماه بیلانی ارائه بدهد که کجای مایا باریک شد؟

این نازکی کار - کلفتی پول کجا از بین رفت؟

با ترانزیت مواد مخدر چه برخوردی شد؟

بنادر نامریی چه شدند؟ عملکرد این

شرکت‌هایی که بارانت درست شده چیست؟

و مافیای نفت را معرفی کنند.

بناست در کنگره حرف‌هایی بزنیم. کنگره

فعلاً دنبال یک رسانه عمومی است، ولی

می‌بینید که حتی ما یک روزنامه هم نداریم.

پیش از انقلاب هم رسانه‌ای نبود، ولی

حرف نو و کلمه پاک یک ویژگی دارد که

بلند آوازه می‌گردد. فکر می‌کنم این روزها

حرف نو کم داریم. حرفی که بسیج‌کننده

باشد و آدم را انگیزه‌مند کند.

اگر حرف، حرف باشد راه خودش را باز

می‌کند.

پس شاید پیش از دستیابی به یک رسانه،

وقت گذاشتن به حد کافی روی یک

استراتژی نوین ضروری تر باشد.

از تمرکز تعدادی نماینده و مداح،

توتالیتاریزم حاصل نمی‌شود.

شاید اشکال ضعیف توتالیتاریزم

مثل بناپارتیسم

در ایران شکل بگیرد.

فاشیسم که اصلاً نمی‌گیرد. دولت

پادگانی و دولت پلیسی هم

نمی‌گیرد. از این مقدمات

می‌خواستم نتیجه بگیرم که

چشم‌انداز خوبی در پیش داریم

که نباید مایوس بود